

دانتہ بہ زبان سادہ

(گمدی الہی)

دوزخ- برزخ- بہشت

نوسہ چیانزا بیگاتزی

ترجمہ و اقتباس: ہنگامہ محلاتی

با مقدمہ

دکتر حسین الہی قمسہانی

تصویرگر: مرگان عربنیا

دانت به زبان ساده

(ارماندو گامبا)

مجله ادبی - شماره ۱۳۹۹

دانت به زبان ساده: (دوزخ - برزخ - بهشت)
(Dante per Giochi (L'Inferno - II Purgatorio - I Paradiso
چیتریا بیگاززی، سینا بیگاززی

چاپ اول: ۱۳۹۹ ه. ش.

صفحه‌آرا: مرضیه میرقلیخان

لینوگرافی: نقره‌آبی

چاپ و صحافی: تاجیک

تعداد: ۱۵۰۰

شابک: ۹۶۴۳۴-۶-۷۸-۹۷۸-۶۰۰-۹۶۴۳۴-۶-۲

حق هرگونه چاپ و انتشار و تکثیر این اثر مخصوص ناشر یک‌فکر است

سرشناسه:	محلّاتی، هنگامه، ۱۳۴۴- اقتباس‌کننده، مترجم
عنوان قراردادی:	کمدی الهی (دوزخ - برزخ - بهشت)
عنوان و نام پدیدآور:	دانت به زبان ساده (کمدی الهی) دوزخ - برزخ - بهشت - چیتریا بیگاززی؛ ترجمه و اقتباس هنگامه محلّاتی؛ تصویرسازی مرگان عرب‌نیا
مشخصات نشر:	تهران: انتشارات یک‌فکر: ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری:	۱۳۶ ص.
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۹۶۴۳۴-۶-۲
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا	
یادداشت:	عنوان اصلی: Dante per Giochi: L'Inferno - II Purgatorio - II Paradiso, 2014
موضوع:	داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
موضوع:	Persian Fiction - 20th century
موضوع:	دانت به آلیگیری، ۱۲۶۵-۱۳۲۱ م.
موضوع:	دانت به آلیگیری، ۱۲۶۵-۱۳۲۱ م. کمدی الهی - اقتباس‌ها
شناسه افزوده:	بیگاززی، چیتریا، Bigazzi, Cinzia
شناسه افزوده:	دانت به آلیگیری، ۱۲۶۵-۱۳۲۱ م. Dante Alighieri
شناسه افزوده:	عرب‌نیا، مرگان، ۱۳۸۲- تصویرگر
رده‌بندی کنگره:	PIR ۸۳۶۱
رده‌بندی دیویی:	۸۳۶۲ ق ۸
شماره کتابشناسی ملی:	۶۲۱۹۱۹۸

فهرست

۱۱	ضيافت دانته برای نوجوانان
۱۵	مقدمه
۳۷	۱. دوزخ
۵۱	حلقه اول: لیمبو
۵۳	حلقه دوم: شهوت رانان
۵۷	حلقه سوم: شکم بارگان
۵۸	حلقه چهارم: خسیسان و ولخرج ها
۵۹	حلقه پنجم: تندخویان
۶۲	حلقه ششم: مُرتدان
۶۶	حلقه هفتم: منحرفان اخلاقی، رباخواران، و کفرگویان
۷۲	حلقه هشتم
۷۲	بُلجای اول
۷۲	بُلجای دوم
۷۳	بُلجای سوم

۷۴	بُلجای چهارم
۷۴	بُلجای پنجم
۷۵	بُلجای ششم
۷۶	بُلجای هفتم
۷۷	بُلجای هشتم
۷۸	بُلجای نهم
۷۸	بُلجای دهم
۸۱	حلقه نهم: خنجرین
۸۹	۲. برزخ
۹۵	قاب اولِ برزخ
۱۰۱	قاب دومِ برزخ
۱۰۴	قاب سومِ برزخ
۱۰۵	قاب چهارمِ برزخ
۱۰۶	قاب پنجمِ برزخ
۱۰۹	قاب ششمِ برزخ
۱۱۰	قاب هفتمِ برزخ
۱۱۲	قاب هشتمِ برزخ
۱۱۲	قاب نهمِ برزخ
۱۱۵	۳. بهشت
۱۱۹	فلک اول: ماه
۱۲۱	فلک دوم: عطارد
۱۲۲	فلک سوم: زهره
۱۲۳	فلک چهارم: خورشید

۱۲۴

فلک پنجم: مریخ (بهرام)

۱۲۵

فلک ششم: مشتری

۱۲۷

فلک هفتم: زحل

۱۲۹

فلک هشتم: ستارگان ثابت

۱۳۵

ارجاعات

مقدمه

در بیش از ده سالی که در ایتالیا زندگی می‌کردم، صدها بار از میدان زیبای «سانتاکروچه» واقع در شهر فامیلسر جبر کرده‌بودم. میدانی که شهرت و نامش را به کلیسای باشکوهی به همان اسم مدیسن است.

کلیسایی که آرامگاه بزرگانی چون نیکولو پیکرتراش بی‌همتا میکل‌آنژ، و ستاره‌شناس و فیزیک‌دان بزرگ گالیله است.

در این میدان و در کنار این کلیسای باشکوه، من به دانتِه آلیگیری، بزرگترین شاعر ایتالیایی و یکی از سه غول بزرگ ادبیات مغرب‌زمین، پس از هومر یونانی و پیش از شکسپیر بریتانیایی، با جلال و جبروت خودنمایی می‌کنم.

نمی‌شود به این میدان پا گذاشت و دانتِه را ندید! من نیز بارها بارها از کنار آن مجسمهٔ بالبهت رد شده و او را در ردای قرمز رنگ مشهورش مجسم کرده‌ام.

از اهمیتش در ادبیات و بخصوص زبان «مدرن» ایتالیایی، و همچنین از احترامی که هموطنانش برای وی قائل بودند باخبر بودم. ولی هیچ گاه به فکر هم‌طور نکرده‌بود که به کتاب بغایت مشهور و شاهکار بزرگ او، کمدی الهی حتی نگاهی بیاندازم.

بارها و بارها از روی سنگ‌فرش‌های پانصدسالهٔ کوچه پس کوچه‌های پشت

«لونگارنو»، در کوچهٔ دنجی به نام «سانتا مارگریتا»، از کنار موزهٔ دانتۀ که به «خانۀ دانتۀ» نام‌گذاری شده است، رد شدم ولی حتی سری به داخل موزه نزده بودم.

این امر به این دلیل نبود که اهمیتی به ادبیات ایتالیا و دانتۀ نمی‌دادم؛ برعکس! عشق به شعر و ادب، چه ادبیات باشکوه کشور خودمان ایران، و چه شعر و ادب در شکل و هرملیتی، از کودکی همیشه در دل و جان من جاری بوده است، و شاید یکی از دلایل دوری گرفتن از دانتۀ واقعاً این بود که ارزشش را می‌دانستم و خود را کوچک‌تر و بی‌اطلاع‌تر از آن می‌پنداشتم که به مطالعهٔ چنین شاهکاری دست بزنم. دلایل دیگر هم جوانی بود و خامی! زندگی روزمره با دو کودک خردسال شیرین و دوست‌داشتنی‌تر، بیشتر وقتم را صرف خود می‌کرد، و البته دلیل مهم‌تر: کم‌سعادتی!

با گذشت زمان مارمغای بزرگی که با به‌سن و سال رسیدن نصیبم شد، یعنی رسیدن به اندک پختگی فکری و صرف و آرامش بیشتر، به این نتیجه رسیدم که آثار زیبای ادبی، بخصوص آنهایی که از شک زمان و قرن‌ها گذشته، و به اصطلاح عامیانه، امتحان خود را پس داده‌اند و جایگاه خود را به عنوان «ماندنی»های جهان ادبیات ثبت کرده‌اند، به تمامی مردم دنیا تعلق دارند. همان طور که عالی‌جناب سعدی نه تنها شیرازی و ایرانی بلکه جهانی است، شکسپیر و گوته و دانتۀ نیز می‌توانند متعلق به ما ایرانیان باشند. کاری است که با «لب دمسازشان» جفت شویم، تا قادر به شنیدن گفتنی‌های نغز و شیرین آنان باشیم.

هرگاه من با دوستان غربی‌ام، چه ایتالیایی‌ها و چه ندادایی‌ها، فرهیخته، در مورد آشنایی ایرانیان با دانتۀ سخن می‌گفتم، شاهد حیرت آنان می‌شدم. برای آنان جای تعجب بود که شرقی‌ها از دانتۀ و اثرش، که شاید بشود نماد مسیحیت و دنیای غرب به حسابش آورد، خبر داشته باشند. متأسفانه بسیاری از آنانی که از نزدیک با ایرانیان رفاقت ندارند، هنوز از عمق اطلاعات ادبی و اشتیاق مردم ما

به شعر و هنری اطلاع اند؛ نمی دانند که تا چه اندازه شعر و ادبیات در تار و پود وجود ما تنیده شده و تا چه حد در بسیاری از موارد بی اختیار و به طور ذاتی به سمت آن کشیده می شویم؛ و اینکه علاقه مان به ادبیات، ما را به شناخت بزرگان ادب ترغیب می کند و ما را بی اطلاع از شاهکارهای جهانی نمی گذارد.

خود من اما، تنها نامی از کمدی الهی می دانستم. با شخصیت های مختلف داستان مکان های گوناگون، تمثیل ها و الگوری های به سبک دانته، آشنایی نداشتم؛ چه بسا به این که به آن لذت ببرم، یا خود را به جای قهرمان داستان بگذارم و در اعمال طبقات رُعب آور جهنم و گذرهای تأمل برانگیز برزخ پرسه بزنم تا به روشنایی بهشت برس و مشر و واقعی را شاهد شوم.

همیشه در پی این بودم که آن قصه سفر عجیب او به ماوراء مرگ سر در آورم و از آنجا که بی شک مرتکب یک یا بیشترین از هفت گناه کبیره کلیسای کاتولیک (تکبر، آز، شهوت، حسادت، شکم پرستی، تنعم، و کاهان) شده ام، تمایل داشتم بدانم که در کدامین حلقه دوزخی دانته گرفتار می ردم!

در واقع من به غیر از اولین جمله کتاب، هیچ چیز دیگری از آن نمی دانستم. آن هم البته از برکت زندگی در ایتالیا بود. همچون ما ایرانیان که اولین بیت شاهنامه بزرگ عالی جناب فردوسی را از حفظ داریم:

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بیگانه نبرد
من نیز لاجرم با عبارت «در نیمه راه زندگی مان»^۱ خود را در جنگم^۲ پیدا کردم.
...»^۳ آشنا بودم.

سال ها از مهاجرتم از ایتالیا گذشت. امکان رهایی از فشارهای روزمره زندگی را پیدا کرده بودم؛ از آن روی، از عزیز نازنینی خواهش کردم تا کتاب کمدی الهی

1. Nel mezzo del cammin di nostra vita, me ritrovai per una selva oscura...

۲. در اصل کتاب نیز دانته برای «زندگی» از ضمیر ملکی اول شخص استفاده کرده و بقیه داستان را به صورت روایتی اول شخص مفرد ادامه داده است.

را از ایتالیا در اختیارم بگذارد و او نیز، با توجه و مهر خاص، اصل کتاب را به همراه توضیحات مبسوط ایات به زبان ساده‌تر برایم به‌ارمغان آورد.

یک تابستان طول کشید تا بفهمم که این کتاب، به آن سادگی‌ها که گمان می‌کردم نیست! و به صرف «خواندن» و اتمام آن پی به زیبایی‌اش نخواهم برد! این موضوع را با استاد عزیزم جناب دکتر الهی قمشه‌ای در میان گذاشتم و ایشان با حکمت و خرد همیشگی‌شان توصیه کردند که «به جای عجله در اتمام کتاب، در آن غوطه‌ور شوم! خویشتن را کامل به دست نویسنده بسپارم، و خود نیز با آنته سران، سرعجاب انگیز همراه گردم.»

و چنان‌که پیش‌تر. خواندن و تمام کردن «کمدی»، بی اغراق، بیشتر از دو سال به طول انجامید.

در این بین بود که سفری دوباره به ایتالیا و شهر فلورانس، زادگاه دانتِه، کردم و این بار با اشتیاق دوچندان به دیدن موزه دانتِه رفتم تا سرانجام از آن دیدن کنم و از نزدیک و با آگاهی بیشتر، که تا کنون داشتم، از آن موزه لذت مضاعف ببرم. در پایان گردشم در «خانه دانتِه»، طبق معمول هر موزه‌ای، از فروشگاه آن نیز دیدن کردم و چشمم به کتاب‌هایی برای درستان افتاد.

رسم زیبایی که در اروپا وجود دارد این است که کودکان را از سنین پایین با هنر و ادبیات خودشان آشنا می‌کنند. در هر موزه‌ای قسمتی به کودکان اختصاص داده شده است. حتی اشخاصی هستند که تخصصشان را در آسمایی آنان در موزه‌هاست و تابلوهای نقاشی و مجسمه‌های هنرمندان بزرگ را با زبان بچگانه به اطفال توضیح می‌دهند.

در فروشگاه موزه دانتِه، سه کتاب کودک را دیدم با نقاشی‌هایی با رنگ‌های تند و اصلی که توجه بچه‌ها را بسرعت به خود جلب می‌کرد. نقاشی‌هایی ابتدایی

و در حد کودکان دبستانی. این سه کتاب اقتباسی بسیار ساده و به زبان بچگانه از کمدی الهی بود. به نام «دANTE برای بازی: دوزخ، برزخ، بهشت». با نگاهی اجمالی به آنها متوجه شدم که با اینکه نگارش کتاب ساده به نظر می‌رسید، ولی نوشته‌ها بسیار دقیق و کامل بود. اقتباسی بود موجز، با در نظر گرفتن نکات مهم داستان، و مهم‌تر از آن بی هیچ‌گونه دخل و تصرف و بدون اضافه کردن به داستان و یا حتی کلمه‌ای خارج شدن از متن اصلی.

بلافاصله با علاقه تمام کتاب‌ها را خریداری کردم. این کار تنها به قصد داشتن آنها در کتابخانه‌ام نبود، بلکه به این منظور بود که این کتاب‌ها می‌توانستند برای شخص خودم، کمکی باشند به بهتر فهمیدن داستان.

بعد از مطالعه آن سه کتاب، این جمله در مغزم زده شد که کودکان هم زبان خودم را نیز در این لذت سهیم کنم.

ترجمه کتاب به نظر ساده می‌آمد، و در حقیقت همین طور هم بود. ترجمه لغت به لغت کتاب زیاد به طول نیانجامید. ولی بعد تصمیم عوض شد و هدف را نه کودکان، بلکه مخاطب بزرگسال در نظر گرفتیم.

به این ترتیب و برای القاء صحیح داستان به خواننده، باید ترجمه بیشتری بذل می‌کردم.

باید تحقیق مفصل‌تری انجام می‌دادم. می‌خواستم همه جزئیات و به زبان ساده به دست خواننده برسد، ولی درست به همین خاطر باید خودم از پیچیدگی‌های آن عبور می‌کردم. آنها را بدون ناقص کردن مضمون، صیقل داده و بعد تحویل مخاطب می‌دادم.

به آسانی نمی‌شد به «سادگی» رسید!

از هر حلقه دوزخ، هر قاب برزخ، و هر فلک بهشتی که می‌گذشتم، نمی‌توانستم